

بر ارباب فهم و ذکا و اصحاب علم و هدی روشن و هویدا است که اکثر مترسمان روزگار و منتسبان گفتار و تشبیهان بدان شوران سخن گذار و بر خود ستگان هر شعار و دثار خاصه بعد از صدر اسلام که آوان ظهور فتن آخر الزمان از ساغر دوران سر جوش زلال را کشیده اند و دردی کدر نه نشین مانده از بوالهوسی و هیچکسی باندیشه طبع فاسد بفکر ترویج کالای کلسد خود افتاده و از هر هنر که نامی شنوند و از هر صناعت که نشانی بینند بامحوضت عدم مناسبت و فقدان بصیرت و استطاعت بآن در آویزند و بر خود نهند چنان دلیر که مگر بیشه و رزیده و شیوه آموخته دیرینه است و بحدی تمام و استقلال شگرف که از پرده شرم خلیع العذار افتد و با ائمه فن و خداوندان صناعت سر همسری بل دعوی برتری پیش گیرند و شقوت خفیی سامان نموده خیالات شوریده را بزبان یافه سرایی دهند و در دیولاخ حماقت لاف هنر زنند. یا هنک معر که گیری و خام ریش فروشی و از چهل بسیط تا هر کب گمی بیش بیست بسیطش باندک داد امنی ترکیب یافته خرمن قوت انسانیت در هم سوزد و تصور صناعت کمالیه و ملکات شریفه نفسانیه که بیشه شیر مرد است خود این نا کسان کور دل را ممکن و مقدور نیست. به پندار خود مغرور گردند که هر پایه که کاملان راست ما را نیز حاصل است، ما نیز کتابی ساخته ایم و تالیفی پرداخته راهی پیموده ایم و سخنی سروده و این ندانند که آنها مائر فضیلت است و اینها مسجل حماقت و از صد دفتر ابتر نیم نکته نگشاید و از هزار دشت سراب بمی تزیید هر نوشته مطامح انظار و مقبول قلوب اولی الابعار نگردد و هر گفتاری را اعتباری باشد و از هر صدای دل اهل دردی بخراشد. و نهایت جهد این گروه از دفترها التقاط بالفاظ و حروف است که بآن مشعوفند و اقصی غایت همت ایشان ابتدال مقال است که بآن مألوفند و

کاش آن بودی که بی تصرف اتحال کردندی لیکن تا مسخ نکنند اتساح
نمایند و اکثر باهم یاور شده معاوت یکدیگر را، پیمایش تاریخ و سپر
و نگارش تذکره و آگیرند بگمان آنکه چون قصه خوانی آسان میسر است
غافل از اینکه هر چند افسانه سنجی است اما موقوفست به بضاعتی و
تحقیق حکایتی و معروف هر روایتی و صدق مقالته و جودت قریحتی
و صفای طوبیتی الی غیر ذالک من اشراط الازمه بعضی تذکره ها که این
عوام باغراض فاسده که اشارت رفت ترتیب داده اند حیرت زار است عاقل
را، چه قطع نظر از ذکاوت عبارات و ژاژ خفای منشآت همخوانست
با کذوبات و خرافات و مملو است از اشتباهات و لاطایلات، کسانی را که
نشناسند و اصلاً معرفتی بآین نداشتند اند ورق ورق احوال نویسند و
جمعی که هرگز یک بیت نگفته اند اشعار دیگران را در کار ایشان کنند
و در کلام گویندگان تغلیط نموده سخن دیگر بدیگری نسبت دهند. آنجا
که نباید و شاید صفحه صفحه ستایش و القاب و بعوت نگارند و جائیکه
بایسته و شایسته است متحقیرند و تنزیل مرقم آرند. خطابات افاضل و
شراف بکار جمعی از عوالم این کنند و القاب ایشان با شراف و اعلام
مخالق نمایند. هر چه را از جای و انویسند چون قدرت بر تصحیح نیست
هر تحریف و تصحیف و هر سقط و غلط که در نسخ افتاده باشد همه را
نکار برند و صواب شمارند مصرع خود غلط معنی غلط مضمون
غلط انشا غلط : همچنان سوید این قوم بی سواد ستمی است فاحش بر
کاند و مدد ندهد و ذکاوت از مصالحه آن غرت و ضجرت آید و انس طبیعت
بوحش گردید الحق خساست مشرکتان هشتی دزم عاریست بر ارباب قلم

رباعی

کاش در آن خسرو دینی نداشت آن به کاشریف دست از آن باز آرد

وزنه خس تا کس از گمان فاسد اورا چو خودی و خود چو او پندارد
 ولما کان لكل امرأ مانوی فلا اعتنا بمن ینطق عن الهوی واللہ
 یقول الحق وهو ینہدی السبیل علیہ تو کاتب و هو علی کل شیء وکیل
 و بر کار آ گمان مخفی نیست که صناعت شعرا گرچه نسبت بصناعات علیه و
 مقامات علویه به پستی پایه مخاطب است لیکن چنان سهل و آسان که عوام روزگار
 آرا گرفته اند بیست چه استکمال آن موقوفست بر مایه خطیر و شرائط
 بسیار که حصول آن بغایت دشوار است و بعد از نسبت خصائص و کمال
 اختصاص عمری دراز باید سپری ساخت تا رونقی یابد و سبب هجوم
 ناقصان بر این پیشه آنست که نزد ایشان هیچ پایه نخواهد داشت که بشعر
 و شاعری از هر چیز دایر تر و خیره تر اند مرتبه پست آن نهایت بیقدر و
 سافل بل بیقدر کننده و نازل سازنده قایل است و صنف وسط تضحی اوقات
 و وجود و عدم آن در پله مساوات و ارتکاب کامل آن اگر از لب و کام
 پاک نفسی بر آید در روزگاری تمیزی بی مصرف و بی سود بل گوهر خویش
 شکستن و باختسبب شرکاء در آمیختن است و اکنون سالهاست که چنانکه
 سخن سرائی منسوخ و در نقاب اجتماعست سنجیدن و فهمیدن آن سخت
 دشوار و نایابست و لاف مدعیان آستر از روی گراف و تمام این احوال در
 فاتحه ها و خاتمه های دیوانهای پنجگانه خود در دیباچهای سفاین مقام
 حقیقت نگار این خاکسار رقمی شده و در زمانه ها باظمان سخن و
 ناشدان اشعار افزودن از حد ددد احصا رست اما چون اکثر بسبب عدم
 مضاعت و فقدان مناسبت با این صناعت لائق اعتنا و التفات نیستند و
 سخنشان تا ملیت ذکر و سماع ندارد آنها را در سلك حضار این مجلس جای نمیدهد
 و قلم سنجیده رقم را به باصواب و انحراط اجابت در سلك اصحاب میگرداند
 هر چند ازین گروه چند بیت مربوط بگوش آشنا سرزده باشد چه آن بندرت

و اتفاق خواهد بود و دلیل مهارت نشود و اتفاق را خصاصه درین پیشه مبتذل اعتباری نباشد و اگر خواستی که اختصار بذکر کاملان معاصر نماید هر آینه معدودی قلیل بودی که حاجت به تفصیل سفتادی لاجرم بذکر بعضی از متوسطان نیز که السی بصاعت آنها را حاصل شده و شعرشان را شعار قبولی شامل بود عنان ادهم قلم معطوف نموده تا ادای حق هر ذی حقی شده باشد و هم این مجلس ساهی را پیرایه جمعیتی بهم رسد و چون هر کس را در هر صنف پایه بود و نصیبی متفاوت است در ذیل ترجمه ها موافق شداخت خود بدان اشارت نمایند و شیوه راست قلمی را فرو نمیگذارد نه مانند جاهلان که بی تمیزی را کتانی کنند و هرگز از افراط و تفریط مصون نمانند صفحه صفحه ستایش بموقع باطل و مقولات لاطائل و اجحاف و اعتساف را اشاء و رنگینی کلام پندارند و زائرخانی را هنر فروشی انگارند و بهر که طبع غرضمندشان مایل باشد هر کذب و غلو که تواند در هم بافتند و از هر که بمرضی مغرض باشند خفض قدر او را نصب عین سازند. و براد کیای کرام مخفی نیست چنانکه هیچکس بمجرد داستان و افاده چند مسئله نحو نحوی نشود و بگفتن دو سه مسئله هندسه مهندس نگردد.

همچنین از کسی که در مدت عمر سه چهار بیت یا صد و دو صد بیت سر زده باشد هر چند شایسته بود شاعر نشود و در سلك این صنف معدود نگردد لهذا از ذکر اینقسم مردم اعراض مینماید والا که ترکیبی باشد که چند مصرع هوزون بر زبانش نیامده باشد.

و پوشیده نماند که نگارش این صحیفه هنگامی از خامه سر زد که حواس آشفته تر از اوراق خزایی و هوش پریده تر از رنگ گل زمستانی بود خواست که بیهانه فساد خاطر را بمشغله دارد تا از گراباری الم روی

ورستگی دارد لاجرم در پریشانی ارقام و آشفتگی کلام که بیدرنگ بر زبان خاومه جاری شده معذور تواند بود. چون در استقمای مطالب جمعیت خاطر ناگیر است بسا باشد که بعضی از یاران معاصر بل دوستان معاصر در وقت سرعت تحریر از خاطر کسیر معحو و منسی شده باشد درین قصور خارج از مقذور معاف و معذور است. و در ایراد اشعار اگر چه اختصار منظور است اما بسا باشد که بدو بیت و کمتر از آن اقتصار کند، بسبب اینکه هنگام تسوید مسوده شعر هیچکس حتی که یک بیت در نظر و حاضر نداشت. هر چه بقام آمده از ظهر خاطر است. درین ارجاء طبع و ارتحال و تفرقه نال اصاف داند که مساعدت حافظه چه مقدار تواند بود. و از کسی که شعری یاد نبود بمجرد ذکر نام اکتفا نمود تبار جریده اخوان بیرون نماید. و درین مختصر زیاده ندین رعایت ترتیب را لازم ندید که متقسم بدو فرقه نماید. فرقه اولی در ذکر علمای اعلام فرقه ثابیه در بین سایر نام. و بدوستان کرام ماسم است که هر گاه بنظر اشفاق و اعطاف در بگرد دعای مغفرت یاد آرند *سأل الله الغفران انه الجواد المنان*.